

دو زبانگی و دوگانگی زبان در شعر عربی دورهٔ انحطاط*

روح الله صیادی نژاد

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان

حسین ایمانیان

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان

چکیده

دو زبانگی و دوگانگی زبان از جمله مسائلی است که از دیر باز در همهٔ زبان‌های دنیا دیده شده است و همواره دربارهٔ آن نگرانی‌هایی مطرح بوده است؛ چرا که به باور برخی، این دو پدیده رفته رفته از رقت و انسجام زبان می‌کاهد و سبب ضعف و سستی در آن می‌گردد. دوگانگی زبان و دو زبانگی اگر چه با توجه به شرایط مکانی، زمانی، نژادی، مسائل اجتماعی، اوضاع سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه، متغیر است؛ اما در هر سطحی که باشد سبب ضعف زبان گردیده و اندک اندک آن را از جایگاه رفیع خود دور می‌سازد. عصر مملوکی و عثمانی یا دورهٔ انحطاط ادبی در ادبیات عرب، یکی از دوره‌هایی است که در آن زبان عربی بیشتر از هر زمان دیگر دچار آمیزش زبانی گردید و از آسیب‌های آن در امان نماند. به گمان می‌رسد که در این عصر به دلیل حضور حاکمان غیر عرب بویژه حاکمان دارای نژاد ترک و در پی آمیزش نژادی، این پدیده بگونه‌ای بارزتر و چشم‌گیرتر نسبت به دیگر دوره‌های تاریخی در ادبیات عرب، خود را نشان داد. البته بهتر است برای این دوره، به جای دو زبانگی از اصطلاح چندزبانگی بهره بگیریم؛ زیرا میان زبان‌های عربی، فارسی، ترکی و گاه زبان‌های دیگر ملت‌های ساکن در جهان اسلام آن روز، دستکم نزد ادیبان و سیاست‌مداران، پیوندی ناگسستنی وجود داشته است. نگارندگان پژوهش پیش رو برآنند که ضمن آوردن نمونه‌هایی از این دو پدیده در شعر عربی این دوره، به بررسی چرایی پیدایی و پیامدهای منفی و گاه مثبتی پردازند که برای شعر عربی داشته است.

کلمات کلیدی: دوگانگی زبان، دو زبانگی، شعر عربی، دورهٔ انحطاط، زبان فصیح و عامیانه.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۰۴/۲۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۳/۱۱/۰۱

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: j_rs1359@yahoo.com

۱. مقدمه

۱-۱ بیان مسأله

زبان به عنوان پدیده‌ای اجتماعی همواره پلی میان زندگی بشر و اندیشه‌های او بوده است و از این رو به عنوان مهمترین و پرکاربردترین ابزار تعامل او متناسب با شرایط جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هر جامعه دگرگون می‌شود. بنابراین اگر بگوییم به اندازه تعداد مناطق جغرافیایی سکونت بشر، در زبان وی دخل و تصرف صورت گرفته است، از جاده صواب، دور نرفته‌ایم و شاید از این رو باشد که در قرآن مجید یکی از نشانه‌های آفرینش خداوند، اختلاف زبان‌ها یاد شده است: «و من آیاته خلق السموات و الأرض و اختلاف ألسنتکم و ألوانکم إن فی ذلك لآیاتٍ للعالمین» (سوره روم/ ۲۲) با توجه به این آیه، جای شگفتی نیست که فیلسوفان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و دیگران به موضوع زبان پرداخته و «آن را اساس هر گونه پویایی فرهنگی و بهترین راهنمای پژوهشگر برای شناخت جوامع نو بدانند.» (السامرائی، ۱۳۷۶ش: ۱۸۹)

ابن خلدون که از او به عنوان پدر جامعه‌شناسی زبان یاد می‌شود (علوی و دیگران، ۲۰۰۷م: ۱۵۳) ارتباط زبان را با جامعه، ارتباطی محکم و ناگسستنی می‌داند تا آنجا که دگرگونی در اوضاع سیاسی و اجتماعی را دلیل دگرگونی و گاه فساد یک زبان می‌داند. وی در مقدمه مشهورش چنین می‌گوید: «باید دانست که زبان هر شهر، زبان ملت یا قومی است که بر آن شهر، غلبه می‌یابد.» (ابن خلدون، بی‌تا: ۳۶۰) وی در ادامه چنین می‌نویسد: در زمان عمر بن خطاب قدرت در دست حاکم اسلامی بود و این خود سبب شد که سخن گفتن به زبان‌های غیرعربی، گسترش نیابد و حتی سخن گفتن به زبان بیگانه یا عجمی، فریب‌کاری خوانده شود. (همان: ۳۶۰) چنین ایده‌ای سبب گردید که زبان‌های غیرعربی، در حوزه سیاست و ادبیات مناطق زیر پرچم اسلام، رشد نکند؛ چرا که «مردم پیرو سلطان و بر دین او هستند و [به باور برخی از مسلمانان] به کاربردن زبان عربی از شعائر اسلام به شمار می‌رفت.» (همان: ۳۶۰) اما این روند بیش از چند سده دوام نیافت و عرب‌ها از قدرت به کنار زده شده و ملت‌های غیرعرب مانند دیلمیان و سلجوقیان ترک در خاور و زناته و بربر در بخش باختری جهان اسلام، به فرمانروایی می‌رسند و بر برخی از مناطق اسلامی، برتری می‌یابند. از این رو، زبان عربی رو به ضعف می‌نهد و صورت یا فرم آن که در برگیرنده قواعد نحوی، واژی، نظام آوایی بود، دگرگون شد.» (همان: ۳۶۰)

در عصر مملوکی، حکومت عربی اسلامی زیر نفوذ حاکمانی غیرعرب قرار داشت. ممالیک بحری و برجی بر مصر و شام حکمرانی کردند و «بربرها» نیز از «مصر» تا «اقیانوس اطلس» را زیر نفوذ خود درآورده بودند؛ همهٔ این اوضاع در حالی بود که مغول سایهٔ سنگین فرهنگی و فکری خود کمابیش بر بیشتر جهان اسلام افکنده بود. تنها جایی که حکومتی عربی در آن قدرت داشت، سرزمین یمن و بخش‌هایی از اندلس بود. در این دوره، عرب‌ها از امور سیاسی و جنگی دست کشیده و به کشاورزی، صنعت و بازرگانی روی آورده بودند و امور سیاسی در دست عناصری بیگانه و در رأس آن‌ها مملوکیان بود. مملوک‌ها که عرب نبودند متناسب با شرایط و بر حسب نیاز، زبان عربی را به صورت عامیانه از مردم فرا گرفتند؛ اگرچه سیاست آن‌ها ایجاب می‌کرد که برای حکمرانی بر عرب‌ها، زبان عربی را زبان رسمی دولت خود قرار دهند. با وجود این، خود همچنان با عربی فصیح بیگانه بودند. افزون بر این، جانب‌داری نکردن ممالیک از زبان عربی موجب شد که هیچ تلاشی برای نگهداری و گسترش آن انجام نشود. به دنبال این سهل‌انگاری آن‌ها بود که زبان اصیل و فصیح جای خود را به زبان عامیانه و لهجه‌های عربی داد.

در عصر عثمانی حتی اوضاع زبان عربی بدتر از این شد؛ با وجود حاکمیت مملوک‌های ترک در دورهٔ نخست، اما مرکز و پایتخت فرهنگی و سیاسی اسلام عربی، قاهره بود که کمابیش یک شهر عرب‌زبان به شمار می‌آمد؛ اما در دورهٔ عثمانی پایتخت به استانبول (قسطنطنیه، آستانه) جا-به‌جا شد و بسیاری از دانشمندان و کتابخانه‌های مهم بدانجا انتقال یافت؛ جایی که کم‌ترین وابستگی را با زبان عربی نداشت. عثمانی‌ها زبان ترکی را در امور سیاسی و در دیوان رسمی به کار گرفتند.

کوتاه سخن اینکه به سبب آمیزش و هم‌نشینی عرب‌زبان‌ها در دورهٔ پس از یورش مغول با اقوام و ملت‌های غیر عرب‌زبان و راه یافتن واژگانه بیگانه از یکسو و واژگان عامیانه از سوی دیگر، ملکهٔ زبانی عرب‌ها تا اندازه‌ای دچار فساد می‌شود و به دلایلی که در ادامه می‌آید، کمی از تاثیر جادویی این زبان در شعر و ادب، کاسته می‌شود.

۱-۲ پیشینهٔ تحقیق

اگرچه آمیزش زبان فصیح عربی با گویش‌های محلی از یکسو و با دیگر زبان‌های گروه‌های زیر سلطهٔ حکومت عربی - اسلامی از دیگرسو، پدیده‌ای بارز در دورهٔ مملوکی و عثمانی بود؛ اما نویسندگان و مؤرخان آن دوره هرگز به گستردگی از این پدیده و ریشه‌های شخصی، اجتماعی یا سیاسی آن سخن نگفته‌اند. پژوهش علمی درباب مسألهٔ یادشده تنها به دورهٔ معاصر

برمی‌گردد؛ با وجود این، تاریخ‌نگاران ادبی معاصر هم که از دوره مملوکی و عثمانی سخن گفته‌اند، تنها به آوردن نمونه‌هایی از ظهور واژه‌های عامیانه و غیر عربی در شعر این دوره، بسنده کرده و کمتر به دلایل جامعه‌شناسی و سیاسی آن پرداخته‌اند. به هر حال، همین نمونه‌ها نیز به ما در یافتن عوامل پیدایی پدیده دو زبانگی و دوگانگی زبان در شعر عربی دوره پس از یورش مغول، یاری می‌رساند؛ از جمله این نوشته‌ها می‌توان به کتاب «صلات بین العرب و الفرس و الترك» نوشته حسین مجیب المصری، «مطالعات فی الشعر المملوکی و العثماني» نوشته بکری شیخ امین و کتاب «أدب الصناع و أرباب الحرف حتى القرن العاشر المحجري» تالیف محمود سالم محمد اشاره داشت. البته نوشته‌های مستقل زیادی در بررسی انگیزه‌های پیدایی پدیده یادشده در دست است که بیشتر در پیوند با ادبیات دوره معاصر و بویژه حوزه نمایش‌نامه است یا پیامد این پدیده را در آموزش زبان بررسی می‌کند؛ مانند مقاله «العربیة الفصحی بین الازواجیه اللغویة و الثنائیه اللغویة» نوشته ابراهیم کاید محمود (۲۰۰۲م)، مقاله «إشکالیة الازواجیه اللغویة فی اللسان العربی، رؤیه ألسنیة حدیثه» نوشته نادر سراج (۱۹۹۳م) و ... اما نوشته‌هایی که به طور ویژه به دلایل پیدایی و برخورد زبان‌ها در شعر دوره مملوکی و عثمانی پرداخته باشند، بسیار نادر است. از این رو، پژوهش پیش رو تلاش می‌کند به پرسش‌های زیر پاسخ گوید: نخست اینکه مهمترین دلایل گسترش پدیده دو زبانگی و دوگانگی زبان در شعر عربی دوره مملوکی و عثمانی چیست؟ دوم، چرا چنین پدیده‌ای در دوره‌های پیشین، به این گستردگی ظهور نیافت؟ سوم، نقش چنین پدیده‌ای در انحطاط شعر عربی دوره مملوکی و عثمانی و گسست فاصله میان شاعر و مخاطب آن، تا چه اندازه‌ای بوده است؟

۲. دوگانگی زبان^۱ در عصر مملوکی و عثمانی

پیش از آنکه به اصل موضوع پرداخته شود، باید به تعریف زبان، لهجه و پیوند میان آن‌ها پردازیم. کسانی که درباره ماهیت و منشأ پیدایش زبان و فلسفه آن سخن گفته‌اند؛ مانند «ابن جنی» (۳۹۲هـ.ق)، «ابن فارس» (۳۹۵هـ.ق) و ... زبان را بدین‌گونه تعریف کرده‌اند: «زبان مجموعه اصواتی است که هر قوم برای بیان مقاصد خود به کار می‌گیرد.» (ر.ک: ابن جنی، د.ت: ۳۲/۱) اما «لهجه» در لغت، به معنی اشتیاق داشتن نسبت به چیزی است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ماده لهج) و در اصطلاح زبان‌شناسی جدید به مجموعه‌ای از ویژگی‌های زبانی گفته می‌شود که به محیطی ویژه منسوب است و همه افراد آن محیط در این صفات زبانی، مشترک هستند. (کریم، ۱۹۹۶م: ۵۵)

ارتباط میان زبان و لهجه، ارتباط عام و خاص است؛ زیرا معمولا زبان دربردارنده چند لهجه است و این لهجه‌ها در پاره‌ای از ویژگی‌ها و عادت‌های زبانی، همگونی و هماهنگی دارند؛ بگونه‌ای که این پیوند، موجب استقلال یک زبان از زبان دیگر می‌شود. (فریحه، ۱۹۸۹م: ۱۹)

تفاوت میان زبان و لهجه در مواردی چون تفاوت‌های آوایی، صوتی، صرفی و گاهی نحوی است؛ اما در گویش‌ها علاوه بر این تغییرات جزئی، در اصل کلمه و حروف آن نیز دخل و تصرف می‌شود تا آنجا که بیشتر واژگان یک گویش، برای متکلم به زبان فصیح و غیر مسلط به آن گویش، ناآشناست. پیدایش لهجه و گویش، امری درون‌زبانی و متأثر از حالت سخنوران یک زبان خاص به شمار می‌آید.

دوگانگی زبان که در زبان‌شناسی عربی برای آن اصطلاح «اللازذ و اجیة اللغویة» را به کار می‌برند بدین معناست که برای یک زبان، دو یا چند شکل بیان وجود داشته باشد. به دیگر سخن، گویشوران یک زبان، آن را به دو گونه به کار بگیرند.^۲ یک گونه آن پیشرفته است و لهجه عالی (والا) نامیده می‌شود و دیگری محاوره‌ای است که لهجه دانی (پست یا فرودین) نامیده می‌شود. (دراج، ۲۰۰۹م: ۴۷؛ کالوه، ۱۳۷۹ش: ۷۳) درباره اینکه چه کسی برای نخستین بار از موضوع دوگانگی زبان سخن گفته، اختلاف دیدگاه وجود دارد؛ برخی باور دارند که دانشمند آلمانی کارل کرمباخر^۳ نخستین کسی است که از این موضوع سخن گفته است و برخی دیگر می‌گویند ویلام مارسیه^۴ فرانسوی است که نخستین بار این موضوع را مطرح کرده است. (ر.ک: کاید، ۲۰۰۲م: ۶۱)

دوگانگی زبان که در بسیاری از زبان‌های دنیا دیده می‌شود به دو نوع طبیعی و غیر طبیعی تقسیم می‌شود. در نوع طبیعی و عادی آن تنها آواهای صوتی کلمات، مخارج حروف و جزئیات نحوی دگرگون می‌شوند، بدون آنکه تغییری ریشه‌ای در اصل واژه‌ها ایجاد شود. این پدیده به طور گسترده در هر زبانی دیده می‌شود و نمی‌توان آن را عامل سستی زبان دانست. اما آن دو-گانگی که از آن به عنوان عامل ضعف تعبیر می‌شود، ریشه در قواعد اساسی نحو و ماده‌های زبانی از زاویه مفردات و ترکیب‌ها دارد تا جایی که دلالت‌های زبانی دچار نوعی تغییر ریشه‌ای می‌شوند و در نتیجه آن، پیوند میان واژگان زبان چنان کاهش می‌یابد که نوعی دوگانگی ایجاد می‌شود. (امین، ۱۹۸۰م: ۳۱۳)؛ در چنین مواقعی ممکن است زبان اصلی و معیار (زبان فصیح) چون زبانی بیگانه جلوه‌گر شود و زبان دوم که گونه دگرگون‌شده زبان معیار است، جایگزین آن می‌شود.

۱-۲ دوگانگی زبان (آمیزش فصیح و عامیانه) در شعر عربی پس از یورش مغول

مساله‌ای که تمامی گویشوران یک منطقه با آن رو به رو هستند؛ این است که بر اثر عواملی چون مسافرت، مهاجرت و... گونه‌ای آمیزش زبانی رخ می‌دهد. این آمیزش ممکن است میان دو زبان گوناگون یا حتی میان یک زبان فصیح با لهجه یا گویشی از همان زبان باشد. تداخل‌های زبانی نوعی ضعف در زبان و از نقص‌های هر زبان به شمار می‌آید و به هر اندازه که یک زبان کمتر دچار این درهم‌شدگی شود، بر پایداری و استقلال آن زبان افزوده می‌شود. بنابراین، اگر کسانی که به یک زبان سخن می‌گویند، در گفتار خود، لهجه، گویش یا عادات کلامی زبانی دیگر را به کار ببرند، دچار دوگانگی زبان شده‌اند. اگرچه میزان این استفاده در شدت و ضعف دوگانگی بی‌تأثیر نیست، دوگانگی از نوع طبیعی آن به شمار می‌آید. شایان ذکر است که هر آمیزش لهجه-ای یا زبانی را نمی‌توان عامل ضعف به شمار آورد؛ زیرا هرگز ممکن نیست که مجموعه‌ای انسانی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند، دارای یک زبان واحد و بدون هیچ اختلاف صوتی و دلالتی یا اختلاف در ترکیب و ساختار باشند و این امری است طبیعی. پس نیازی به اثبات نیست که بگوییم همه زبان‌های زنده دنیا از وجود این پدیده رنج می‌برند. (حجازی، ۲۰۰۶م: ۵۷)

اکنون به مهمترین عوامل ایجاد پدیده دوگانگی زبان در شعر دوره مملوکی و عثمانی می‌پردازیم:

الف) گرایش فرمانروایان غیرعرب به سروده‌های شعبی (غیر جدی): با نگاهی به سروده‌های عربی دوره پس از یورش مغول به این واقعیت پی می‌بریم که شاعران و ادیبان، ابزار زبانی عربی را به خوبی در دست نداشتند. در دوره‌های گذشته وضع آموزش بگونه‌ای بود که حتی شاعران منسوب به ریشه‌های فارسی و رومی، ناچار بودند زبان فصیح را از چادر نشینان بیابان بیاموزند. شاعری چون بشار بن برد تخارستانی ایرانی‌تبار، خود علت تسلط بر زبان عربی را این‌گونه بیان می‌کند: در بصره زاده شدم و نزد هشتاد استاد زبان‌آور قبیله بنی عقیل، پرورش یافتم که هیچ یک از آن‌ها حتی یک اشتباه در سخن نداشتند، تا اینکه برنا شده، به بیابان رفته و در آنجا رشد یافتم؛ پس چگونه ممکن است اشتباهی در زبان من راه یابد؟ (ر.ک: ضیف، د.ت: ۱۴۴) اما وجود فرمانروایان غیرعرب و ناآگاه از زبان فصیح عربی در دوره عثمانی و مملوکی که عموماً شاعران فصیح‌گو را مورد بخشش و حمایت خود قرار نمی‌دادند و پذیرای عامیانه‌سرایان بودند، سبب شده بود که حتی خود شاعر نیز گرایشی زیاد به شعرهای جدی یا اشرافی که مخصوص طبقه فرادست حاکم بر جامعه بود، نداشته باشد. شاید دلیل توجه بیشتر فرمانروایان به شعرهای عامیانه یا شعبی در این است که فهم معانی واژگان چنین سروده‌هایی برای آن‌ها که زبان

مادری‌شان عربی نبود، آسان‌تر باشد. «دیوان‌های شعری سرایندگانی چون بهاء‌الدین زهیر، ابن عَین، صفی‌الدین حلّی، ابن منیر طرابلسی، ابن نباته و عرقله، آکنده از واژگان عامیانه است.» (محمدخلیفه، د.ت: ۱۴۳) البته طبیعی است که بسامد واژگان عامیانه در سروده‌های دارای درون‌مایه‌های فولکلور؛ مانند هجو، فکاهه، غزل و اشعار هرزگی و نیز شعرهای زاهدانه که مخاطبانش بیش‌تر تودهٔ مردم هستند، بیشتر باشد.

ب) **گسترش شعر میان شاعران غیرحرفه‌ای:** یکی از دلایل گسترش واژگان عامیانه در شعر این دوره این است که شعر، هنری حرفه‌ای نبود، بلکه از انحصار شاعران درآمده بود و بسیاری از صنعتگران، دانشمندان، فقها، قاضیان و صاحبان دیگر پیشه‌ها هم در کنار پیشهٔ اصلی خود، در شعر هم طبع آزمایی می‌کردند. وجود لقب‌هایی چون جزّار، قصاب، زجاج، نجّار و... برای شاعران این دوره، بر چنین ادعایی گواهی دارد. بنابراین برخی از این شاعران به دلیل بی‌سواد بودن و نداشتن دانش‌های عربی لازم، به واژگان، تعابیر و امثال کوچه‌بازاری گرایش بیشتری داشتند و از همین رو، گاه دچار اشتباه‌هایی گفتاری آشکاری می‌شدند که با قواعد دستور زبان عربی، در تضاد بود. البته این وضعیت ویژهٔ شاعران بازاری نبود و بسیاری از شاعران حرفه‌ای نیز گرفتار این پدیده بوده‌اند؛ پس بهتر است بگوییم حضور شاعران در محافل مردمی و لزوم سخن گفتن از خواسته‌ها و گرفتاری‌های آن‌ها بوده که برخی سرایندگان را وادار کرده از واژگان و تعابیر ویژهٔ تودهٔ مردم، بهره بگیرند.

ج) **گسترش فنون شعری ملحون:** آنچه بر شدت گسترش واژگان عامیانه در شعر می‌افزود و به نوعی شاعر را به ناچار، در قید و بند بهره‌گیری از این واژگان و تعابیر آن قرار می‌داد، فنونی است که شاعران عمدتاً از ترانه‌های کوچه‌بازاری گرفته بودند و در آغاز بیشتر در عراق رایج بود و سپس مردم و شاعران دیگر مناطق اسلامی هم آن‌ها را شناختند.^۵ در این دوره رایج شده بود که شاعران در همهٔ این فنون، مهارت خود را نشان دهند. «ابشیهی» در کتاب المستطرف فنون شعری این دوره را هفت گونه می‌داند که سه تای آن به طور کلی بدون اعراب یا ملحون است: زجل، قوما و کان و کان؛ موشح و موالی هم آمیخته با واژگان عامیانه است و تنها «دو بیت» و شعر قریض^۶ است که بطور کلی از وجود لحن و واژگان عامیانه باید به دور باشد. (ابشیهی، ۱۹۹۵م: ۲ / ۴۱۱)

اکنون بی‌مناسبت نیست که به نمونه‌هایی از واژگان و تعابیر عامیانه در سروده‌های شاعران

این دوره، اشاره داشته باشیم:

مَلَأْمُكَ لَا رِبْطٌ لَدَيْهِ وَلَا حَلٌّ

دمي للهوى إن كان يُرضي الهوى حلٌّ^۷

(الشباب الظريف، ۱۹۶۷م: ۱۷۶)

تعبیر «لا ربط و لا حل» در زبان عامیانه کاربرد دارد.

در بیت زیر نیز تعابیر عامیانه‌ای؛ چون «کان ما کان» و «قیل و قال» دیده می‌شود:

کان ماکان وزالا

فاطِحِ قیل وقالاً^۸

(همان: ۱۸۷)

و یا واژه «أملق» که به معنای عامیانه آن؛ یعنی چاپلوسی کردن به کار رفته است؛ در حالی که

در اصل به معنای فقیر شدن و ... است. (ر.ک: قندیل، ۱۹۸۹م: ۴۳۹)

خِفْتُ مِنَ الْقَتْلِ رُحْتُ أَمْلَقُهُ

سَابَقْنِي مَدْمَعِي جَزَى حَلَقَهُ

نمونه این واژه‌ها در شعر عربی این دوره، بسیار فراوان است و ما قصد نداریم فهرستی از این واژه‌ها را در این پژوهش بیاوریم. ناگفته نماند که این واژه‌ها نه تنها در شعر، در بسیاری از نوشته‌های تاریخی نگاشته شده در این دوره چون «بدائع الزهور فی وقائع الدهور» ابن ایاس حنفی و کتاب «عجائب الآثار فی التراجم و الأخبار» نوشته الجبرتی و کتاب «أخبار الدول» اسحاقی نیز دیده می‌شود.

با وجود این، برخی از ناقدان وجود واژگان عامیانه زیاد در شعر این دوره را نمی‌پذیرند و باور دارند که این ادعا دقیق و درست نیست؛ آن‌ها معتقدند که کتاب‌هایی که تاریخ این دوره را نوشته‌اند، هر شعری را از هر گوینده با سواد یا کم‌سواد، حرفه‌ای یا بازاری و در موضوع شوخی یا جدی، ثبت کرده‌اند و بیشتر متون وارد شده در این منابع، در درون‌مایه‌های فکاهی و هرزگی یا موضوع‌هایی است که واژگان و تعابیر زودپای و بازاری را می‌طلبند؛ اما ثبت اشعار جدی در این منابع بسیار کم است. از سوی دیگر دیوان‌هایی که شعر قریض و دو بیت را ثبت کرده‌اند، کمتر به چاپ رسیده است. (ر.ک: یوسف، ۲۰۰۳م: ۲۵۹)

منظور ما از دوگانگی زبان در این جستار، آمیزش میان فصیح و عامیانه در زبان عربی است و گرنه گونه‌هایی دیگر از دوگانگی زبانی نیز نزد زبان‌شناسان مطرح است؛ مانند بکارگیری واژگان ناآشنا یا منطقی کردن شعر که اکنون از آن چشم‌پوشی می‌کنیم؛ زیرا دو نوع یادشده در شعر دیگر دوره‌های ادبی زبان عربی از گذشته تاکنون به عنوان یک موضوع بحث‌برانگیز نزد سخن‌سنجان مطرح بوده و تنها ویژه دوره پس از یورش مغول نبوده است.

۳. دو زبانگی^۹ در شعر عصر مملوکی و عثمانی

دو زبانگی که برابر اصطلاح عربی «ثنائیة اللّغة» است زمانی رخ می‌دهد که فردی در کنار تکلم به زبان اصلی خود، زبان دیگری را بکار بگیرد؛ البته این در صورتی است که زبان دوم، نزدیکی ریشه‌ای و ساختاری با زبان اصلی نداشته باشد. برای نمونه اگر شخصی عرب‌زبان در سخن خود واژگانی فارسی، ترکی، سریانی، کردی و ... را بکار بگیرد، دچار دوزبانگی شده است. بر پایه آنچه پیشتر آمد، می‌توان گفت که دو گانگی زبانی پدیده‌ای است درون‌زبانی و دو زبانگی، آمیزش میان دو یا چند زبان گوناگون به شمار می‌آید.

دو زبانگی اکنون در بیشتر زبان‌های دنیا دیده می‌شود و از آنجا که تسلط عامهٔ افراد یک جامعه به زبانی دیگر غیر از زبان اصلی خود کمتر است، این پدیده در هر سطح یا اندازه‌ای که باشد عیب به شمار می‌آید. ناگفته نماند که آمیزش‌های زبانی، ریشه در عوامل گوناگون اجتماعی، فرهنگی و البته سیاسی دارند. مهمترین عوامل پیدایی دو زبانگی در عصر مملوکی و عثمانی به قرار زیر است:

الف) پدیدهٔ یادشده در عصر مملوکی و بویژه عثمانی به دلیل تسلط فرمانروایان غیر عرب و حضور گستردهٔ آن‌ها در جامعهٔ عربی نسبت به عصرهای پیشین، بیشتر دیده می‌شود. چنین پدیده‌ای در آغاز در سخنان روزمره میان مردم، نمود می‌یابد و به دنبال آن شاعر و ادیب هم در به کارگیری واژگان بیگانه شیفتگی نشان می‌دهد.

ب) بطور کلی، در عصر مملوکی زبان عربی وام‌دار بسیاری از زبان‌ها گردید. ورود واژگان غیرعربی به اندازه‌ای بود که گوینده احساس نمی‌کرد واژه‌ای بیگانه را بکار می‌برد و ممکن است برای مخاطب، ناآشنا باشد. آمیزش میان نژادهای گوناگون عربی، ایرانی، ترکی، مغولی، ارمنی و ... در محدودهٔ عربی‌زبان این دوره، مهمترین علت پیدایی و گسترش واژگان این زبان‌ها در زبان عربی و به کار رفتن آن‌ها در متون شعری و نثری عربی است. «زبان قصر در دورهٔ ممالیک، ترکی بود و کمابیش میان امیران مملوکی کسی را نمی‌یابیم که از زبان عربی آگاهی داشته باشد؛ مقریزی گفته است که شناخت سلطان قلاوون از زبان عربی، بسیار کم بود.» (مجیب المصری، ۲۰۰۱م: ۲۵۳) و ابن ایاس حنفی هم نوشته است که منصور قلاوون خیلی کم به زبان عربی سخن می‌گفت. (به نقل از سلام، د.ت: ۱۰۵/۲)

این ناآگاهی حاکمان ترک از زبان عربی، گاه مایهٔ ریشخند و طعنهٔ شاعران می‌شد؛ «ابو الحسین جزار» وضع حاکمانی را- که زبان ملت زیر سلطهٔ خود را نمی‌دانند- این‌گونه مسخره می‌کند:

وكم قابلتُ تركياً بمدحی
فكاد لما أحاول منه يخنق
ویلطمنی إذا ما قلتُ «الطن»
ویرمقنی إذا ما قلتُ «برمق»
وتسقط حرمتی أبداً لديه
فلو أنى عطستُ لقال «بشمق»

(سلام، د.ت: ۱۰۶/۲)

اکنون نمونه‌هایی از این واژگان غیرعربی را در ابیاتی از شاعران این دوره ببینیم؛ در دو بیت زیر از ابن ایاس حنفی که در رثای دولت مملوکی و شکست آن‌ها به دست عثمانی‌ها سروده است:

لهفي على بُس الكَلْفَتَةِ والقبَا
كان بها التَّحْمَلُ لا ذا الإزدرا
وكذا الكنايُش التي قد زُحِرْفَت
كانت تُشَدُّ خِيوطُها عند السُّرى^{۱۰}
واژه‌های «كَلْفَتَةُ» (پوشش سر مملوکی‌ها) و کنایش (زین‌های زرین اسب‌ها) غیرعربی است.
(ر.ک: قندیل، ۱۹۸۹م: ۴۳۹)

شاب الظریف در بیتی غزل‌گونه واژه فارسی «دل» را به کار می‌برد:

فكم مِن مُعْرَمٍ قد مات عشقاً
بِمَنْ تَعْنِي و لم يظفر بِدِلٍّ^{۱۱}

(محمدخلیفه، د.ت: ۱۴۵)

ابن نباته نیز که در شمار برجسته‌ترین شاعران این دوره به شمار می‌آید، از این دو زبانگی در امان نمانده و بسیاری از واژگان بیگانه بویژه فارسی را در شعر خود به کار برده است؛ از جمله در دو بیت زیر که واژه «شوربا» و اسم فاعل از آن «مُشَوْرِب» را آورده است:

جاءت إليّ الشوربا فحبداً
يا سيدي منك طعامٌ مُعجِبُ
أفاد جسمي قوةً فها أنا
كما يُقال الأسدُ المُشَوْرِبُ

(ابن نباته، ۱۳۲۳ق: ۶۳)

یا دو واژه ترکی «أقجا» و «طون» که نام دو گونهٔ پول رایج در زمان ممالیک است. در بیت زیر از ابن دانیال به کار رفته است:

فانظر إليّ بعينٍ منك مُغْنِيَّة
فليس عندي لا أقجا و لا الطون^{۱۲}

(محمد، ۱۹۹۳م: ۳۸۰)

در دو بیت زیر هم که از ابو الحسین جزار است، تقریباً یک خوانندهٔ عرب‌زبان بدون وجود مترجم چیزی از آن در نمی‌یابد:

يقول لي يا باخوي أكوبا
زارا وكي قلت خذ الجبه

(همان: ۳۸۰)

ورود واژگان غیرعربی بویژه ترکی و فارسی به زبان عربی در دوره پس از یورش مغول، به اندازه‌ای است که نمی‌توان مدعی شد که زبان عربی از این زبان‌ها، واژگانی را وام گرفته است، بلکه به دلیل درهم آمیختگی زیاد این زبان‌ها، بهتر است نام این پدیده را دو یا چندزبانگی^{۱۳} بنامیم.

۴. پیامدهای منفی دوگانگی زبان و دو زبانگی در شعر عربی عصر مملوکی و عثمانی

پیامدهایی منفی پدیده یادشده در حوزه هنر شعر، هر سه ضلع مثلث آن یعنی شاعر (=گوینده)، شعر (=متن یا پیام) و مخاطب (=گیرنده پیام) را هدف خود قرار داده است؛ از یک سو به گفته ابن خلدون شاعر را برای پوشاندن سستی و فقر شعر تشویق می‌کند تا از آرایه‌های لفظی و معنوی به اندازه افراطی و بیمارگونه بهره بگیرد و از دیگر سو، شعر را سخت، دیریاب و مبهم قرار می‌دهد؛ البته می‌دانید که این ابهام با ابهام هنری تفاوت دارد، نهایتاً اینکه از دایره عمومیت مخاطبان می‌کاهد. افزون بر این، از آنجا که برخی از شعرهای فولکلور دوره پس از یورش مغول؛ مانند «موالیا، قوما و کان و کان» در بردارنده بسامد فراوان از واژگان و تعابیر محلی یا منطقه‌ای است، ناقد معاصر ما را از سنجش و پیمایش چنین شعری ناتوان می‌سازد. اکنون به برخی از مهمترین پیامدهای منفی برخورد زبان‌ها در شعر دوره پس از یورش مغول اشاره می‌کنیم:

الف) شیفتگی شاعر به تکلف شعر و تزیین سخن به آرایه‌های ادبی: معمولاً زبان معیار یا فصیح برای امور سیاسی، حکومتی و آموزشی و نیز در نوشته‌های ادبی به کار می‌رود و زبان عامیانه برای سخنان رایج روزمره در کوچه و بازار؛ اما در دوره ادبی پس از یورش مغول به دلایلی که گاه به خود حوزه ادب و نقد برمی‌گردد و گاه به اوضاع تاریخی و سیاسی یا اجتماعی حاکم، بسامد واژگان عامیانه از یک سو و واژگان غیرعربی از سوی دیگر در شعر و ادب زیاد می‌شود؛ بگونه‌ای که گاه فهم این متن برای مخاطب همان زمان نیز سخت می‌شود، چه برسد به خواننده امروزی که چندین قرن از آن چارچوب زمانی، فرهنگی و فکری فاصله گرفته است. این پدیده در برخی متون به اندازه‌ای بود که گاه از آن به عنوان خطری برای شعر این دوره، نام برده شده است. در همان زمان کسانی چون ابن خلدون متوجه این پدیده شده و خطر آن را گوشزد کرده‌اند.

درباره عوامل انحطاط و پایین آمدن سطح فنی شعر در دوره پس از یورش مغول، بسیار سخن گفته شده است و اکنون مجال یادآوری همه این عوامل نیست؛ بیشتر شرایط و اسبابی که در سستی شعر این دوره نقش داشته، در پیوند با حوزه خود ادب و شعر و قوانینی است که سخن‌سنان این دوره وضع کرده‌اند؛ اما اوضاع سیاسی و اجتماعی گوناگونی نیز در این وضعیت اثر داشته است. از جمله دلایلی که برای انحطاط ادبی این دوره گفته‌اند، گسترش پدیده یادشده است که شرطی تاریخی به شمار می‌آید و نه شاعر و نه مخاطب، هیچ‌یک نمی‌توانستند از بند آن رها شوند. چنین پدیده‌ای در شعر دوره انحطاط، «پدیده‌ای بس خطرناک به شمار می‌آید؛ بویژه اینکه تنها یک جنبه از جوانب روند ابداع شعری را تهدید نمی‌کند، بلکه همه اطراف آن؛ یعنی شعر، شاعر و مخاطب را در برمی‌گیرد: از یک سو سبب سستی شعر و بسنده کردن به نمونه‌های کلیشه و تکراری می‌شود و مخاطب را از فهم اسرار سخن، ناتوان می‌سازد.» (یوسفی، ۲۰۰۲م: ۶۶) و از دیگر سو شاعر را از دایره ادبیات رسمی و جدی دور می‌کند.

چه بسا گمان شود که مخاطب هم‌زمان شاعر آن دوره، از فهم معانی و واژگان و تعبیر آمیخته با عامیانه و عجمه ناتوان نبوده است و تنها برای مخاطب امروزی که از آن فرهنگ و زمان فاصله گرفته است، چنین مشکلی هویدا است؛ ولی با توجه به گوناگونی زبان عامیانه در پهنه جهان عربی در آن زمان، به گمان می‌رسد که برخی از واژگان عامیانه یا غیرعربی در شعر آن دوره حتی برای ادیبان همان زمان نیز پوشیده و مبهم بوده است.

به باور ابن خلدون به عنوان یک جامعه‌شناس آگاه به احوال زبان و ادبیات که در همان دوره معروف به انحطاط زندگی می‌کرده است، «پدیده عجمه در زبان سبب شده که شاعر و ادیب این دوره به تکلف و صنعت‌سازی و تزیین سخن به قصد پوشش این نقطه ضعف، روی بیاورد. از این رو، به یقین می‌گوید که به کار رفتن آرایه‌های بدیعی نزد نویسندگان، نه از روی اقتضای سخن و نیاز و شرط آن، بلکه پیامد خواسته گوینده، در دور کردن نظر مخاطب از نقص داخل سخن و سستی چیره بر قدرت ادبی اوست.» (یوسفی، ۲۰۰۲م: ۶۷)

ب) آشفته‌گی در تعریب واژگان غیرعربی: حضور واژگان و اصطلاح‌های بیگانه در زبان عربی پس از یورش مغول، بویژه به دلیل نبود فرهنگستان زبان یا چیزی مانند آن که امور مربوط به زبان را تا اندازه‌ای سر و سامان دهد، سبب می‌شد که برابر مناسبی در زبان عربی برای این واژگان قرار داده نشود و این واژگان، افسارگسیخته، وارد زبان عربی شوند و اگر هم کسانی این

واژگان را تعریب می‌کردند، به دلیل نبود قوانین ثابت برای تعریب، با گونه‌ای هرج و مرج و آشفتگی در این امر، روبه‌رو بودند.

ج) ناآشنایی مخاطب عرب‌زبان با واژگان بیگانه: آمیزش زبان‌های گوناگون در دورهٔ پس از یورش مغول به اندازه‌ای بود که گاه بر مخاطب عرب‌زبان، دشوار می‌آمد که واژگان دخیل از ملت‌های زیر نفوذ حکومت اسلامی را بفهمد. البته در دوره‌های پیشین هم که زبان عربی بر بسیاری از مناطق جهان اسلام چیره بود و یگانه زبان دانش و شعر و ادب شناخته می‌شد، نباید انتظار می‌داشتیم که تودهٔ مردم سرزمین‌های تازه‌گشوده شده در گفت‌وگوهای روزمرهٔ خود، به عربی سخن بگویند. در این دوره نیز چنین است؛ با این تفاوت که به دلایلی، شاعران از به کار بردن واژگان محلی بیگانه پرهیزی ندارند. گفته شده است که زمانی «أسامة بن منقذ» به روستایی رفته بود که آن را «لُعی کوم» می‌نامیدند و همهٔ ساکنانش ارمنی بوده، زبان عربی را نمی‌فهمیدند؛ وی در وصف آن روستا چنین سروده است:

نزلتُ بأرضِ بَالِوَا و هی حصنٌ	علا حتی تمنطقَ بالنجوم
بـرومِ لا تلائمُهُم طباعی	و ما العربی ذو إلف بروم
سلامُهُم هزار باریک ماذا؟	شبیةُ سلام خزانِ النِّعیم
و إن کلمتَهُم قالوا: إشکدیم	و لست بعالمٍ معنی اشکدیم
و ما تسوی لُعی کومٍ و إن هی	سجا لیلی بها و صفا نسیمی...
مُقامی بین قومٍ إن تداعوا	سمعتُ دُعاءَ أصداءٍ و بوم ^{۱۴}

«هزار باریک» واژه‌ای ارمنی و به معنای هزار آفرین و تحیت همراه با آرزوی خیر است. اصل معنای هزار در عربی همان «ألف» و منظور از «باریک» یا «باریف» همان «التحیه» است. واژه «اشکدیم» نیز در زبان ارمنی همان «چه کدیم» و برابر «لست أدري» در زبان عربی است. (باشا، ۱۴۰۹ق: ۷۱۱)

به دلیل اینکه زبان رایج در محافل حکومتی و سیاسی دورهٔ مملوکی، زبان ترکی بوده و زبان اصلی گفتگوهای روزمره و نیز زبان ادبی و گاه زبان رسمی دیوان‌های عثمانی تا دوره‌ای فارسی بوده است، سبب شده که این دو زبان، در کنار زبان عربی قرار گرفته و از یکدیگر متاثر شوند؛ گونه‌ای که معروف است زبان ترکی عثمانی، عروض و قافیه را از زبان عربی و فارسی گرفته و از برخی ویژگی‌های شعر فارسی مانند تخلص و ردیف نیز بهره برده است. زبان عربی در این دوره، بیشتر زبان فقه و دین بود و زبان ترکی، زبان سیاست و زبان فارسی، زبان شعر و ادب در

آسیای میانه بوده است. این آمیزش به اندازه‌ای بوده است که دانستن سه زبان فارسی و عربی و ترکی، برای ادیبان و سیاست‌مداران، امری بایسته به شمار می‌آمده و برخی شاعران از جمله «عائشه تیموریه»، «محمد بن یوسف بن حیان غرناطی نفری» یا «جبرتی»، هر سه زبان را می‌دانسته و گاه به هر سه زبان، شعر می‌گفتند.

د) گسترش اشتباهات تعبیری و نحوی در شعر عربی: از جمله پیامدهای منفی گسترش زبان عامیانه در شعر این دوره این است که بسیاری از شاعران بویژه آن‌هایی که از شناخت علوم عربی بهره کمتری داشتند، دچار اشتباه‌های تعبیری و نحوی شوند. از جمله اینکه غیرمنصرف را منصرف قرار بدهند یا واژه‌ای را به شیوه کاربرد آن نزد توده مردم، به اشتباه جمع ببندند. «برای نمونه چون شاعری خواسته است جمع واژه «کبد» را به کار ببرد، از تعبیر رایج نزد عامه استفاده کرد و به جای «أکباد»، «کبود» را به اشتباه آورده است:

مصیبةً جلت فحلت بنا و أورث نار اشتعال الكبود^{۱۵}

یا اینکه شاعری فعل مضارع را بی سبب، جزم داده است:

ربطوا الجیاد علی الجهاد و رابطوا یبعوا الشهادة فی رضا الوهاب^{۱۶}

(قندیل، ۱۹۸۹م: ۴۴۴-۴۴۵)

بکار بردن تعبیر و واژگان عامیانه در میان اشعار نوشته شده به زبان فصیح، خود سبب دوگانگی زبان متن و کاسته شدن استحکام و متانت واژگان آن می‌شود؛ در بیت زیر، تعبیر بازاری «علی کیسی» (به حساب من)، این دوگانگی را نشان می‌دهد:

عابوا لفرط الحسین دینارها فقلت خلوه علی کیسی

(همان: ۴۵۰)

گسترش واژگان عامیانه که گاه با قواعد دستوری زبان عربی اختلاف داشت، گاه به همان شکل عامیانه کمابیش نادرست خود، به عنوان قافیه هم وارد می‌شدند. «برای نمونه در دو بیت شکل درست واژه «انتحابیک»، «انتحابک» است و «أتابیک» جمع عامیانه «أتابک» است:

یا عین جودی بفیض دمع و اکثری فی البکا انتحابیک
علی قرقماس قد ززینا استوحشت مصر للأتابیک^{۱۷}

(همان: ۴۵۶)

ه) گسترش شاعران عامیانه‌سرا: از دیگر پیامدهای منفی این امر بویژه از سوی حاکمان در این دوره، گوشه‌گیری سرایندگان توانا و آگاه به اسرار زبان عربی و نام‌آوری شاعران عامی‌سرایبی بود که معمولاً از سطح دانش پایین‌تری برخوردار بودند.

اگر زبان عامیانه جایگزین زبان معیار در شعر و ادب - و به بیان بهتر، زبان نوشتار - شود ممکن است زبان معیار فصیح رفته رفته، از میان برود. البته این امر به آسانی روی نمی‌دهد و در دورهٔ پس از یورش مغول، امکان نداشت تنها به دلیل انتقال حکومت از عرب‌زبان‌ها به ترک-زبان‌های متمایل به عامیانهٔ عربی، به یکباره این زبان جایگزین زبان فصیح شود. این امر در عصر مغولی به دلیل پشتوانهٔ چندین صدسالهٔ ادبی که بر پایهٔ زبان فصیح بوده، کمابیش ناممکن بود. پس بهتر است بگوییم در این دوره، زبان عامیانه به عنوان مزاحم و نه رقیبی خطرناک برای زبان فصیح مطرح شده بود.

و) دوگانگی زبان خطرناک‌تر از دو زبانگی است: در پایان باید گفت که به گمان ما در دورهٔ انحطاط، خطر دوگانگی زبان (گسترش واژگان و تعابیر عامیانه در زبان معیار)، خطرناک‌تر از دو یا چندزبانگی متون شعری است؛ زیرا انگیزه‌هایی که سهم واژگان عامیانه را در ادبیات این دوره پُررنگ‌تر می‌کند، بسیار بیشتر از انگیزه‌هایی است که گوینده را برای به کارگیری واژگان غیر عربی تشویق می‌کند؛ این انگیزه‌ها، در صورتی که گوینده خود را پای‌بند زبان معیار بدانند، به گفتهٔ جاحظ، از اندازهٔ «نمکین کردن سخن» (جاحظ، د.ت: ۱/۱۴۱) یا افتخار به دانستن زبان بیگانه نمی‌گذرد. از سوی دیگر معمولاً دوزبانگی پدیده‌ای شخصی به شمار می‌آید که میزان آن نزد یک نویسنده تا نویسندهٔ دیگر متفاوت است؛ اما دوگانگی زبان یک ویژگی زبانی در سطح همهٔ جامعه به شمار می‌آید.

بسیاری از پیامدهای منفی اجتماعی و آموزشی هم که زبان‌شناسان معاصر ما برای گسترش پدیدهٔ دو زبانگی و دوگانگی زبان مطرح می‌کنند، به دلیل تفاوت ساختار سیاسی، آموزشی و اجتماعی جوامع امروزی با جامعهٔ پس از یورش مغول، نمی‌توانست در آن دوره روی بدهد، هرچند که ما آگاهی جامعی از امور آموزشی آن زمان در اختیار نداریم. از جمله اینکه این پدیده را رمز عقب‌ماندگی فکری و تمدنی و مانع پیشرفت اقتصادی و کم‌رنگ‌کنندهٔ نقش رسانه‌های ارتباط جمعی و نیز مانع اتحاد ملی می‌دانند یا اینکه باور دارند کودکی که در خانه و محله زبان عامیانه را فرا گرفته است، هنگام ورود به مدرسه برای یادگیری زبان فصیح دچار مشکل و از آن

ببازار می‌شود. (ر.ک: کاید، ۲۰۰۲م: ۶۹-۷۰؛ واین رایش، د.ت: ۲۴۵ - ۲۵۷؛ کمالی، ۱۳۸۴ش:

۳۳ - ۵۷)

نتیجه

۱. در دوره پس از یورش مغول (عصر مملوکی و عثمانی) به دلیل آمیزش نژادهای گوناگون ساکن در کشورهای عربی زبان، فرمانروایی ترک‌زبان‌های بیگانه با زبان عربی معیار بر این قلمرو و به رسمیت شناختن زبان ترکی به عنوان زبان رسمی سیاست، زبان ادب و شعر عربی از یکسو زیر نفوذ زبان عامیانه بود و از دیگر سو - بویژه در برخی گونه‌های شعری - واژه‌های بیگانه‌ای را در خود می‌دید.

۲. اثرپذیری زبان عربی از زبان‌های ترکی، فارسی و مغولی در این دوره به اندازه‌ای است که این زبان‌ها با هم آمیخته شده‌اند. از این رو، برای توصیف پدیده یادشده بهتر است به جای اصطلاح اثرپذیری از اصطلاح دو زبانی کمک بگیریم.

۳. یکی از پیامدهای منفی چیرگی زبان عامیانه در شعر عربی این دوره و نیز اثرپذیری عربی از زبان‌های بیگانه این بود که مخاطب عرب‌زبان گاه به سادگی با این شعر، پیوند عاطفی برقرار نمی‌کرد؛ همان‌گونه که شاعر برای پوشاندن این کاستی، دیوانه‌وار شیفته آرایه‌های بلاغی و لفظی می‌شد.

۴. توجه حاکمان ترک‌زبان به متنی که با زبان عامیانه نوشته شده و نزدیک‌گرداندن عامیانه‌سراها به دربار از یکسو و طبع‌آزمایی شاعران پیشه‌ور، غیرحرفه‌ای و ناآگاه به دانش‌های زبان عربی، سبب گوشه‌گیری شاعران حرفه‌ای و کساد بازار شعر فصیح از یکسو و تاثیرپذیری شعر از شیوه‌ها و درون‌مایه‌های مردمی شده است.

پی‌نوشت‌ها:

1. Diglossia

۲. از آنجا که در عربی اصطلاح ازدواج اللغوی و ثنائیه اللغه از زبان‌های دیگر ترجمه شده است، برخی زبان‌شناسان عرب گاه هر یک از این دو اصطلاح را برابر Diglossia یا Bilingualism قرار می‌دهند. ولی به نظر می‌رسد ازدواج لغوی بیشتر برای بیان آمیختگی دو زبان متفاوت؛ مانند فارسی و عربی یا دو زبان دیگر باشد و دوگانگی زبان برای درهم‌شدگی زبان عامیانه و فصیح؛ اگرچه ما در جستار پیش‌رو ازدواج لغوی را به معنای دوگانگی زبان و ثنائیه اللغه را برای دو زبانی به کار برده‌ایم (برای آگاهی بیشتر نگاه کن به مقاله: العربیه الفصحی بین الازدواجیه

اللغویه و الثنائیه اللغویه نوشتهٔ ابراهیم کاید محمود و رسالهٔ کارشناسی ارشد با عنوان «لغة الطفل العربی و المنظومة اللغویة فی مجتمع المعرفة - الجزائر أنموذجاً» - ۲۰۱۲م: صفحه ۲۹ و ۳۰.

3. Karl Krumbacher

4. William Marcia

۵. بایسته یادآوری است که به گفتهٔ مرحوم ملک الشعراء بهار، بنیاد و اصل شعرهای قوما و کان کان از ترانه‌های ایرانی است. (نک: پلی میان ...، صفحهٔ سی؛ نقل از مجلهٔ مهر، ۱۳۵۳ش: سال ۵، شمارهٔ ۱۱، ص ۱۰۷۴)

۶. منظور گونه‌های شعری کلاسیک عربی مانند مدح، هجا و رثا است که به زبان فصیح سروده می‌شده‌اند.

۷. برگردان: برای دفع سرزنش تو هیچ چاره‌ای وجود ندارد؛ اگر عشق را پسند آید، خون من راه چارهٔ عشق است.

۸. سخنی تازه نیست؛ آنچه بوده همچنان خواهد بود. پس به گفته‌های دیگران اهمیت نده.

9. Bilingualism

۱۰. افسوس بر پوشش سر و بالاپوشی که مایهٔ زیور بود نه خواری. افسوس بر زین‌های زرینی که هنگام شب‌روی بر اسب‌ها، بسته می‌شد.

۱۱. چه بسیار شیفته‌ای که از درد عشق، جان داد و به قلبی دست نیافت.

۱۲. ای ممدوح من با چشمی که مرا پسند آید، به من بنگر زیرا که من هیچ پولی ندارم.

13. Multilingualism

۱۴. به سرزمین بالوا وارد شدم که دژی است به بلندای ستارگان آسمان و سرزمینی ست که در روم واقع شده و سرشت من با خوی مردمان آن سازگار نیست و تو می‌دانی که عرب به روم، انس و الفت ندارد. به مانند نگهبانان بهشت برای سلام کردن می‌گویند: هزار باریک. اگر با آن‌ها سر سخن باز کنی می‌گویند: «اشکدیم» و من معنای این واژه را در نمی‌یابم. میان گروهی زندگی کردم که چون سخن می‌گفتند و یک‌دیگر را صدا می‌زدند، گویی صدای بوم و کبوتر می‌شنیدم.

۱۵. مصیبتی سنگین بر ما وارد شده است و برافروختگی آتش جگرها را در پی داشته است.

۱۶. اسب‌های تیزتک را برای نبرد آماده کردند و خود پیمان بستند که تنها برای پسند پروردگار، شهید شوند.

۱۷. ای چشم، باران اشک خود را بر سر ما بریز و هنگام گریستن، بر نالهٔ خود بیافزای. دچار مصیبت اتابک «قرقماس» شدیم و از این پس، مصر برای اتابک‌ها خالی و وحشتناک شد.

منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

۱. سامرائی، ابراهیم. (۱۳۷۶ش). زبان‌شناسی تطبیقی؛ ترجمه سید حسین سیدی، سبزواری، چاپ اول، تهران: دانشگاه تربیت معلم.
۲. کالوه، لویی ژان. (۱۳۷۹ش). درآمدی بر زبان‌شناسی اجتماعی؛ ترجمه محمد جعفر پوینده، چاپ نخست، تهران: انتشارات نقش جهان.
۳. کمالی، بهناز. (۱۳۸۴ش). دو زبانی؛ چاپ نخست، تهران: انتشارات مدرسه.
۴. ناشناس. (۱۳۵۳ش). پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی در قرن اول هجری ترجمه آهنگین از دو جزو قرآن مجید؛ به اهتمام و تصحیح احمد رجائی، بی‌چاپ، تهران: انتشارات فرهنگ ایران.
۵. واین رایش، اوریل. (بی‌تا). برخورد زبان‌ها؛ ترجمه ناصر بقایی و حمید سرهنگیان، بی‌چاپ، تبریز: چاپخانه آذربادگان

ب) منابع عربی

۱. قرآن کریم.
۲. الأبشیهی، شهاب الدین. (۱۴۱۵ق - ۱۹۹۵م). المستطرف في كل فن مستظرف؛ الطبعة الأولى، بیروت: دار الأضواء.
۳. ابن جنّی. (د.ت). الخصائص؛ تحقیق علی النجار، لاط، القاهرة: دارالکتب.
۴. ابن خلدون. (د.ت). المقدمة؛ الطبعة الأولى، بیروت: دار الفکر.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ق). لسان العرب؛ لاط، قم: أدب الحوزة.
۶. ابن نباتة المصری. (۱۳۲۳ق). الديوان؛ لاط، القاهرة: مطبعة التمدن بعبادین.
۷. أمین، بکری شیخ. (۱۴۰۰ق - ۱۹۸۰م). مطالعات في الشعر المملوکی والعثماني؛ الطبعة الثالثة، بیروت: دار الآفاق الجديدة.
۸. باشا، عمر موسی. (۱۴۰۹ق). الأدب في بلاد الشام في عصور الزنکین والأیوبیین والممالیک؛ الطبعة الأولى، دمشق: دار الفکر.
۹. الجاحظ، عمرو بن بحر. (د.ت). البیان والتبيين؛ لاط، بیروت: دار الجیل ودار الفکر.
۱۰. حجازی، أحمد عارف. (۲۰۰۶م). دراسات لسانية في الحديث النبوي؛ د. م: الطبعة الأولى، دار فرحة للنشر والتوزيع.

۱۱. دراج، أحمد. (۲۰۰۹م). ملكة اللسان إبداع الإنسان وعبقريّة المكان؛ الطبعة الثانية، بيروت: مكتبة الآداب.
۱۲. سراج، نادر. (۱۹۹۳م). «إشكالية الازدواجية اللغوية في اللسان العربي، رؤية ألسنية حديثة»؛ مجلة الاجتهاد، السنة الخامسة، العدد العشرون.
۱۳. سلام، محمد زغلول. (د.ت). الأدب في العصر المملوكي (الدولة الأولى)؛ لاط، القاهرة: دار المعارف.
۱۴. الشاب الظريف. (۱۹۶۷م). الديوان؛ تحقيق شاکر هادي شکر، لاط، النجف: مطبعة نجف.
۱۵. ضيف، شوقي. (د.ت). تاريخ الأدب العربي العصر العباسي الأول؛ لاط، القاهرة: دار المعارف.
۱۶. العربي، العياشي. (۲۰۱۲م). لغة الطفل العربي والمنظومة اللغوية في مجتمع المعرفة- الجزائر أنموذجا-؛ رسالة الماجستير، الجزائر، جامعة مولود معمري، قسم اللغة العربية وآدابها.
۱۷. علوي، إسماعيل وآخرون. (۲۰۰۷م). اللسان العربي وإشكالية التلقّي؛ الطبعة الأولى، بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية.
۱۸. فريجة، أنيس. (۱۹۸۹م). اللهجات وأسلوب دراستها؛ الطبعة الأولى، بيروت: دارالجيل.
۱۹. قنديل، محمد عيسى إبراهيم. (۱۴۰۹هـ - ۱۹۸۹م). الشعر العربي في العصر المملوكي الثاني؛ أطروحة الدكتوراه في اللغة العربية وآدابها، بيروت، جامعة القديس يوسف، كلية الآداب والعلوم الإنسانية.
۲۰. كايد محمود، إبراهيم. (ذوالحجة ۱۴۲۲ق - مارس ۲۰۰۲م). «العربية الفصحى بين الازدواجية اللغوية والثنائية اللغوية»؛ المجلة العلمية لجامعة الملك فيصل (العلوم الإنسانية والإدارية)، المجلد الثالث، العدد الأول.
۲۱. كريم، محمد رياض. (۱۹۹۶م). المقتضب في لهجات العرب؛ لاط، القاهرة: جامعة القاهرة.
۲۲. مجيب المصري، حسين. (۲۰۰۱م). صلات بين العرب والفرس والترک؛ الطبعة الأولى، القاهرة: دار الثقافة للنشر.
۲۳. محمد خليفه، أحمد عبد المجيد. (د.ت). الشاب الظريف شاعر الحب والغزل؛ لاط، القاهرة: مكتبة الآداب.
۲۴. محمد، محمود سالم. (۱۴۱۴ق - ۱۹۹۳م). أدب الصنّاع وأرباب الحرف حتى القرن العاشر الهجري؛ الطبعة الأولى، بيروت: دار الفكر المعاصر؛ دمشق: دار الفكر.
۲۵. يوسف، خالد إبراهيم. (۲۰۰۳م). الشعر العربي أيام المماليك ومن عاصرهم من ذوي السلطان؛ الطبعة الأولى، بيروت: دار النهضة العربية.
۲۶. يوسف، محمد لطفي. (۲۰۰۲م). فتنة المتخيل (الكتابة ونداء الأفاصي)؛ الطبعة الأولى، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال ششم، دوره جدید، شماره بیستم، تابستان ۱۳۹۴

ثنائية اللغة والازدواج اللغوي في الشعر العربي لفترة الانحطاط*

حسين إيمان

أستاذ مساعد في اللغة العربية و آدابها بجامعة كاشان

روح الله صيادي نجاد

أستاذ مساعد في اللغة العربية و آدابها بجامعة كاشان

الملخص

إن ظاهرة ثنائية اللغة والازدواج اللغوي من المسائل التي كانت ولا تزال واضحة في كل لغات العالم. فهي مسألة قد أثارت قلق بعض المهتمين بأمر اللغة لأنها - في رأيهم - تقلص من استحكام اللغة وشيئاً فشيئاً تسبب الضعف والركاكة فيها. صحيح أنّ هذه الظاهرة متغيرة من لغة إلى غيرها ومن منطقة وظروف اجتماعية وسياسية إلى أخرى ولكنها في أي مستوى كانت، تضعف اللغة وتبعدها عن شأنها الرفيع. إن الفترة التالية لهجمة المغول والمشهورة بعصر الانحطاط من أكثر العصور الأدبية في التاريخ العربي مواجهةً لهذه الظاهرة اللغوية وهذا يرجع أولاً إلى حضور عناصر من الأتراك وأجناس أخرى في المجتمع وتقلدّهم مناصب حكومية خطيرة. ففي هذه الفترة كانت علاقة وطيدة بين اللغات العربية والفارسية والتركية بحيث لم يكن أحد من الأدباء وحتى الحكام قادراً على تخلص لغته التي يتحدث بها من إحدى هذه اللغات الثلاث. لهذا من الأحرى أن نطلق على هذه الظاهرة مصطلح تعددية اللغات بدل ثنائية اللغة. إن كاتبتي المقال يحاولان في هذا مجال أن يبحثنا عن علل شيوع هذه الظاهرة في الشعر العربي لفترة الانحطاط أولاً و يميّط اللثام عن النتائج السلبية والإيجابية التي طرأت من جزائها على الشعر المكتوب باللغة العربية ثانياً.

الكلمات الدليّة: ثنائية اللغة، الازدواج اللغوي، الشعر العربي، فترة الانحطاط، اللغة الفصحى والعامية.